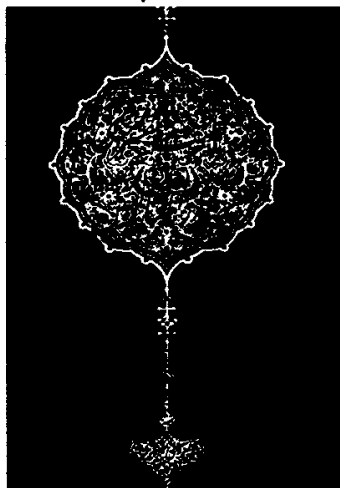


مکتب تفسیری صدر

مجید فلاح پور



علی نصیری، مکتب تفسیری صدرالمتألهین،
تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۶.

۱. معرفی کتاب

کتاب مکتب تفسیری صدرالمتألهین که پایان نامه دکتری آقای علی نصیری است، به وسیله بنیاد حکمت اسلامی صدر در تابستان ۱۳۸۶ در دو هزار نسخه منتشر شده است. این، نخستین کتابی است که مستقلاً به تفسیر قرآن ملاصدرا پرداخته است؛ اگرچه نویسنده از آثار دیگر تفسیری ملاصدرا مثل شرح اصول کافی یا آثار فلسفی و عرفانی او هم استفاده برده است.

این کتاب شامل شش فصل زیر است: نگاهی به زیست‌نامه و اندیشه‌های صدرالمتألهین؛ آشنایی با تفسیر و شیوه تفسیری صدرالمتألهین؛ علوم قرآنی از نگاه صدرالمتألهین؛ مبانی فهم و تفسیر آیات از نگاه صدرالمتألهین؛ گرایش عرفانی در تفسیر صدرالمتألهین؛ گرایش فلسفی در تفسیر صدرالمتألهین.

دو المثل

۲. امتیازها

۱-۲. با توجه به این که اندیشه‌های تفسیری ملاصدرا چندان مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته و عمده تحقیقات در آثار فلسفی او متمرکز شده است، به طور طبیعی، پژوهشگری که بدین موضوع می‌پردازد، با کمبود منابع روبه‌رو خواهد بود و باید تنها به همت و جدیت خویش تکیه کند. نویسنده محترم این کتاب هم این همت بلند را داشته‌اند. از این رو می‌توان گواهی داد که بیشینه مباحث این کتاب، به‌ویژه در فصل نخست با تتبع فراوان در منابع و به طور مستند فراهم آمده است.

۲-۲. امتیاز دیگر این کتاب، انشای نسبتاً شیوا و قلم روان آن است که تقریباً در همه کتاب مشهود است.

۳-۲. حسن دیگر این کتاب، ارائه نمونه‌ها و شواهد تفسیری گوناگون از تفسیر ملاصدرا به‌ویژه در دو فصل پایانی آن است. این نمونه‌ها و شواهد تفسیری، مطالب کتاب را از حالت ادعای صرف خارج ساخته و مخاطب را به متن تفسیر ملاصدرا می‌کشاند؛ طوری که مطالب برای خواننده کتاب کاملاً ملموس و محسوس می‌گردد.

۴-۲. امتیاز دیگر در این کتاب، جسارت علمی و نگرش انتقادی نویسنده در مقابل اندیشه‌های ملاصدرا است. البته اگر این جسارت علمی و برخورد انتقادی همراه با حزم و احتیاط بیشتر و ژرفا و پختگی فزون‌تری همراه می‌شد، به‌یقین، کتاب از ارج و وزن بالاتری برخوردار می‌بود.

۳. نواقص و کاستی‌ها

هر نوشته بشری در کنار حسن‌ها و امتیازها، کاستی‌هایی نیز دارد که اگر خود نویسنده آن هم، پس از گذشت مدتی، آن نوشته را بازخوانی و بازبینی کند، بر کزی‌ها و کاستی‌هایی آگاه خواهد شد؛ چه

رسد به خوانندگان و نویسندگان دیگر که نگاه، تجربه، اندیشه، آرا و سلیق متفاوتی دارند.

در این نوشتار، می‌کوشم اختلاف سلیقه را به حساب اشکال و کاستی نگذارم. اشکالات و نواقص را نیز در دو بخش «کاستی‌های ساختاری» و «کاستی‌های محتوایی» بیان و بررسی قرار می‌کنم.

۳-۱. نواقص و کاستی‌های ساختاری

۱-۱-۳. نخستین اشکال بر این کتاب که پایان‌نامه دکتری بوده، این است که فاقد طرح پژوهش یا طرح تحقیق علمی است؛ در حالی که پایان‌نامه‌های دکتری باید دارای طرح تحقیق یا طرح پژوهشی باشند و پژوهش‌گر، باید پژوهش خویش را با طرح مسئله و ارائه فرضیه و با روش ویژه علمی پیش برد که در طی تحقیق و پژوهش خود به دنبال پاسخ به آن مسئله نخست باشد و در پایان به اثبات فرضیه خود منتهی گردد.

۲-۱-۳. این کتاب فاقد تعریف اصطلاحات اساسی یا مفهوم-شناسی است؛ طوری که حتی عنوان کتاب و عناوین اصلی فصول به‌روشنی تعریف نشده است؛ در حالی که این اصطلاحات در چنین پژوهشی، باید به روشنی تعریف و تبیین گردد و مراد نویسنده از کاربرد اصطلاحات روشن باشد؛ خصوصاً که اولاً این اصطلاحات تعریف واحدی که همه به طور یکسان به کار برند، ندارند؛ ثانیاً چنین کتاب‌هایی لزوماً فقط به‌وسیله متخصصان علوم قرآنی مطالعه نمی‌شود که با معنای اصطلاحی واژگان آشنا باشند. اصطلاحاتی همچون «مکتب تفسیری» «مبانی تفسیری» و «روش تفسیری» ضرورت بیشتری برای تعریف و مفهوم‌شناسی دارند.

۳-۱-۳. این کتاب فاقد نتیجه‌گیری است؛ در حالی که در هر تحقیق یا پژوهشی نتیجه‌گیری امری ضروری است. حتی یک

سخنرانی یا مقاله علمی اگر نتیجه‌گیری نداشته باشد، ناقص و ناتمام خواهد بود. لذا جای بسی شگفتی است که یک پایان‌نامه دکتری فاقد نتیجه‌گیری و حتی پیشنهاد باشد؛ البته این اشکال هم تا حدودی از همان اشکال نخست یعنی فاقد طرح پژوهشی بودن، سرچشمه می‌گیرد.

۳-۱-۴. اشکال دیگر ساختاری در این کتاب این است که مطالب فصول از نظر کمی و کیفی با یکدیگر متناسب نیستند. توضیح این که برخی مطالب غیر لازم به تفصیل مورد بحث قرار گرفته و برخی مطالب لازم اساساً مورد بحث قرار نگرفته و برخی مطالب هم به مقدار لازم و متناسب مورد بحث قرار نگرفته‌اند.

فصل اول کتاب که پنجاه صفحه آن را به خود اختصاص داده، از مطالب غیر لازم و غیر ضروری است که بیش از اندازه به آن پرداخته شده است. این پنجاه صفحه با عنوان «نگاهی به زیست‌نامه و اندیشه‌های صدرالمتألهین» مطرح شده، در حالی که عنوان کتاب «مکتب تفسیری صدرالمتألهین» است. از سوی دیگر اتفاقاً درباره زندگی‌نامه و اندیشه‌های ملاصدرا، کتاب‌ها و مقالات گوناگون به وسیله صدراشناسان بزرگ و معروف نوشته شده که نویسنده محترم این کتاب هم از آن‌ها به‌ویژه در همین فصل اول فراوان استفاده برده است؛ کتاب‌هایی چون: شرح حال و آرای فلسفی ملاصدرا نوشته مرحوم سیدجلال‌الدین آشتیانی، صدرالمتألهین شیروازی و حکمت متعالیه نوشته دکتر سیدحسین نصر و ترجمه آقای سوزنجی، فیلسوف کبیر ایرانی، صدرالدین شیروازی نوشته ابو عبدالله زنجانی و مقدمه بسیار مفصل و تحقیقی آقای محسن بیدارفر بر تفسیر قرآن ملاصدرا و مقدمه مفصل علامه محمدرضا مظفر بر کتاب اسفار؛ همچنین مقاله علامه رفیعی قزوینی و مقاله علامه محمدحسین طباطبائی در معرفی ملاصدرا و آثار و اندیشه‌های او.

از این رو، به نظر می‌رسد که اساساً وجود فصل نخست با نام «نگاهی به زیست‌نامه و اندیشه‌های صدرالمتألهین» در این کتاب، ضرورتی نداشته باشد. گرچه نویسنده محترم در تدوین این فصل زحمات فراوان کشیدند.

اما مباحث لازمی که در این کتاب مورد بحث قرار نگرفته، یکی مفهوم‌شناسی و تعریف اصطلاحات است که هم می‌تواند در مقدمه فصول مطرح شود و هم می‌تواند در فصلی مستقل مطرح گردد؛ همچنین بهتر بود به جای بحث تفصیلی فصل اول، فصلی تحت عنوان «مکاتب تفسیری و مکتب ملاصدرا» مطرح می‌شد و

مراد نویسنده از مکتب تفسیری به روشنی بیان می‌گردید و به طور استدلالی و مستند اثبات می‌شد که ملاصدرا دارای مکتب تفسیری است؛ به‌ویژه که عنوان کتاب مکتب تفسیری صدرالمتألهین است.

اما فصولی که به اندازه لازم یا متناسب مورد بحث قرار نگرفته‌اند، یکی فصل پنجم و ششم است که در فصل پنجم به گرایش عرفانی تفسیر ملاصدرا و در فصل ششم به گرایش فلسفی تفسیر او پرداخته شده است؛ این دو فصل که طی ۸۶ صفحه مطرح شده، به نظر می‌رسد، بیش از حد لازم مفصل است؛ ولی در عوض فصل دوم که تحت عنوان «آشنایی با تفسیر و شیوه تفسیری صدرالمتألهین» تدوین شده، به‌ویژه «روش تفسیری صدرالمتألهین» که تنها در طی ۱۰ صفحه مطرح شده، جای تحقیق و پژوهش بیشتر و مفصل‌تری است تا حق مطلب در روش تفسیری ملاصدرا ادا شود.

۳-۱-۵. اشکال دیگر در ساختار کتاب، این است که عناوین فصول و زیر فصل‌های آن‌ها با دقت کافی انتخاب نشده و مطالب قابل جابه‌جایی و ادغام در یکدیگرند؛ مثلاً فصل پنجم و ششم قابل ادغام است و بهتر است تنها در یک فصل تحت عنوان «گرایش تفسیری صدرالمتألهین» آن هم به طور مختصر حداکثر در ۵۰ صفحه آورده شود. عنوان فصل سوم هم حذف و مطالب آن در فصل چهارم ادغام شود. زیرا فصل سوم با عنوان «علوم قرآنی از دیدگاه صدرالمتألهین» است که با زیرفصل‌های «ماهیت وحی»، «حقیقت ماورایی قرآن»، «ظاهر و باطن قرآن»، «اعجاز قرآن» و... مطرح شده که اتفاقاً این بحث‌ها در واقع همان مبانی تفسیری ملاصدراست که در فصل چهارم تحت عنوان «مبانی فهم و تفسیر آیات از نگاه صدرالمتألهین» مطرح شده است. از سوی دیگر، فصل چهارم که شامل زیرفصل‌های «نقش روایات در تفسیر قرآن»، «نقش مراتب فهم در تفسیر قرآن»، «نقش ذوق و مکاشفه در فهم و تفسیر قرآن» و «ضرورت استناد به ظواهر آیات در تفسیر قرآن» است، عموماً مباحث روش‌شناسی است که بهتر است در روش تفسیری صدرالمتألهین مطرح و مورد بحث قرار گیرند؛ به جز بحث «نقش مراتب فهم در تفسیر قرآن» که از لوازم و نتایج بحث ظاهر و باطن قرآن است که باید در همین فصل چهارم باقی بماند. گرچه سه زیر فصل فوق‌الذکر تحت عنوان منابع تفسیری ملاصدرا نیز می‌توانند مورد بحث قرار گیرند.

۳-۲. اشکالات و نواقص محتوایی

۳-۲-۱. وجود اشتباهات قطعی و واضح در ذکر منابع تفسیری

ملاصدرا؛ مانند آوردن بحارالانوار به عنوان یکی از منابع حدیثی و آوردن نام حافظ به عنوان یکی از منابع شعری در تفسیر ملاصدرا (نک: ص ۸۶).

با توجه به سال تولد علامه محمدباقر مجلسی که در سال ۱۰۳۷ هـ یا ۱۰۳۸ هـ (نک به: قمی، الکنی واللقاب، ج ۲ ص ۶۲۰ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، مقدمه آیت الله زبانی شیرازی ص ۲۹) رخ داده و وفات ملاصدرا که در سال ۱۰۵۰ هـ بوده است، اشتباه نویسنده کاملاً آشکار است، زیرا در هنگام وفات ملاصدرا، مجلسی کودکی سیزده ساله بوده و قطعاً کتاب بحارالانوار او پیش از سیزده سالگی نوشته نشده است تا حتی موقع وفات ملاصدرا جلد اول آن را فقط ملاحظه کند.

البته حتی این که نویسنده گفته است: «یکی از کسانی که ملاصدرا اجازه روایت گرفته، علامه مجلسی است» (ص ۵۵ به نقل از الفوائد الزویة، شیخ عباس قمی، ص ۳۸۰)، این گفته هم هیچ دلیل و سند محکمی ندارد و نمی‌تواند قرین صحت باشد؛ زیرا اولاً، مجلسی حدود دو نسل پس از ملاصدرا، حیات علمی داشته است.

ثانیاً، ملاصدرا در دهه آخر عمر در شیراز بوده، ولی مجلسی در اصفهان بوده است. ثالثاً، اگرچه ملاصدرا به احادیث نبوی و ائمه اطهار (ع) کاملاً آشنایی دارد و دارای عمیق‌ترین شرح بر اصول کافی است، ولی در اصطلاح علمی او را محدث یا شیخ حدیث نمی‌دانند که به دیگران اجازه نقل حدیث بدهد، از این رو، به طور قطع، علامه مجلسی از شاگردان ملاصدرا نبوده و اساساً معلوم نیست که حتی یک بار هم مجلسی ملاصدرا را دیده باشد.

شاید این اشتباه نویسنده که بحارالانوار را جزء منابع تفسیر ملاصدرا آورده، ناشی از مراجعه به ذکر منابع در پاورقی تفسیر ملاصدرا اثر آقای خواجوی باشد. در حالی که آقای خواجوی، صرفاً برای احادیث متن تفسیر، خواسته است منبعی معرفی نماید و آن منبع را در هیچ جا لزوماً به عنوان منبع حدیثی ملاصدرا معرفی نکرده است.

اما اشتباه دیگر، ذکر حافظ به عنوان یکی از منابع شعری در تفسیر ملاصدرا است؛ ولیکن ملاصدرا در کل تفسیر هفت جلدی خود، نه یک بیت از اشعار حافظ را نقل کرده و نه حتی یک بار از حافظ نام برده است. شایسته بود نویسنده محترم اظهارنظرش را بر سند و مدرکی مبتنی می‌کرد.

از این اشتباهات روشن می‌توان نتیجه گرفت، ادعای نویسنده

محترم در پیش‌گفتار کتابش که می‌گوید: «معرفی محتوایی تفسیر: برای دستیابی به این هدف سرتاسر تفسیر ملاصدرا را به صورت مکرر مورد مطالعه قرار داده...» چندان قرین صحت نیست.

۲-۲-۳. در صفحه ۱۶۷ فصل چهارم تحت عنوان «مبانی فهم و تفسیر آیات از نگاه صدرالمآلهین» آغاز می‌شود که با زیر فصل - های فرعی «۱. نقش روایات در تفسیر قرآن ۲. نقش تفاوت مراتب فهم در تفسیر قرآن ۳. نقش ذوق و مکاشفه در فهم تفسیر قرآن و ۴. ضرورت استناد به ظواهر آیات در تفسیر قرآن» این بحث ادامه می‌یابد.

با توجه به زیرفصل‌های فوق‌الذکر، معلوم می‌شود که نویسنده محترم از «مبانی فهم و تفسیر» برداشت درست و دقیقی نداشته است. از این رو، پس از عنوان فصل چهارم می‌نویسند: «صدرالمآلهین در لابلائی تفسیر آیات به برخی از مبانی و ضوابط فهم و تفسیر آیات اشاره کرده است که هر کدام در جای خود مفید و راهگشاست». نویسنده محترم پس از عبارت فوق، عناوین زیرفصل‌ها را آورده (ص ۱۶۷).

چنان که می‌بینیم، نویسنده محترم هیچ تعریفی از مبانی فهم و تفسیر ارائه نمی‌دهد، اما به نظر می‌رسد با توجه به این که پس از واژه «مبانی» عبارت «و ضوابط و تفسیر آیات» آمده است، برداشت نویسنده از مبانی، چیزی شبیه همان ضوابط و قواعد تفسیر باشد که نمی‌تواند معنای دقیقی برای مبانی باشد. از این رو، بهتر بود که نویسنده، نخست تعریف خود را از مبانی ارائه می‌داد و سپس زیرفصل‌ها را انتخاب می‌کرد. به نظر ما از چهار زیرفصل فرعی این فصل، سه زیر فصل باید در بحث روش تفسیر ملاصدرا مطرح و تنها زیر فصل سوم یعنی نقش تفاوت مراتب فهم در تفسیر قرآن با مبانی اصلی تفسیر ملاصدرا مانند ظاهر و باطن داشتن قرآن، تفسیر و تأویل داشتن قرآن، و حیاتی بودن قرآن ... در این فصل باید مورد بحث قرار می‌گرفت.

۳-۲-۳. در صص ۷۶-۸۴ تحت عنوان «انگیزه تدوین تفسیر: یأس از ناکارآمدی فلسفه و رویکرد عاشقانه به قرآن» بحث نسبتاً مفصلی مطرح می‌شود. نویسنده محترم می‌نویسند: «... به اذعان صاحب‌نظران و نیز بنا به تصریح خود صدرالمآلهین در مقدمه برخی از آثار، او در دهه آخر حیات خود، پس از سالیان متمادی توغل و غوطه‌ور شدن در کتاب‌ها و گفتارهای فلاسفه مسلمان و غیر مسلمان پیش از خود و نیز پس از گذراندن دوران عزلت و ریاضت-

های شاق، با تمام جان به این حقیقت دست یافت که فلسفه و تفکر عقلانی اگر علم و آگاهی به همراه می‌آورد، هرگز قادر نیست عشق و شور و شیدایی پدید آورد. فلسفه و حیات معقول تنها انسان را به اثبات و شناخت خداوند می‌رساند؛ اما هرگز او را به سر منزل صعود فناء فی الله نمی‌رساند. از سوی دیگر، تفکر عقلانی در باز کردن بسیاری از گره‌های فکری درباره شناخت حقیقت عالم ملکوت و به ویژه حیات پس از مرگ - چنان که صدرالمتألهین مکرر بر آن تأکید می‌کند - عاجز است. و این، گذشته از خطاهایی است که در فلسفه - به سبب عدم تکیه بر وحی - راه یافته است. صدرالمتألهین به سان مسافر راه‌گم‌کرده‌ای در بیابان حقیقت‌جویی، سرانجام با عنایت الهی ناگهان خود را بر کرانه وحی یافت و پس از سالیانی عطش جان‌فرسا، زلال سیراب‌کننده وحی را فراچنگ آورد؛ و درست در این دوران است که در کنار نقد از فلسفه به تفسیر قرآن و شرح روایات اصول کافی پرداخت» (صص ۷۶ - ۷۷).

در این عبارات، اشکالات زیادی وجود دارد که به برخی از آن‌ها می‌پردازیم: اولاً آنچه که ملاصدرا در برخی از آثار خود مطرح کرده، لزوماً مربوط به دهه آخر حیات او نبوده است؛ مثلاً آنچه که ملاصدرا در مقدمه تفسیر سوره سجده یا سوره واقعه نوشته، هیچ دلیلی وجود ندارد که مربوط به دهه آخر عمر او باشد؛ بلکه دلایل گوناگون حاکی از آن است که تفسیر سوره سجده و واقعه به‌طور قطع پیش از دهه آخر عمر او بوده است. ثانیاً عمده تفسیر هفت جلدی ملاصدرا پیش از دهه آخر عمر وی نگاشته شده که اتفاقاً سوره‌های سجده و واقعه جزء همین بخش تفسیر اوست و تنها تفسیر سوره فاتحه و سوره

بقره تا آخر آیه ۶۵ مربوط به دهه آخر عمر او بوده است؛ طوری که خود نویسنده هم در ترتیب زمانی تدوین تفسیر به نقل از مقدمه محققانه ناشر محترم تفسیر، آقای محسن بیدارفر، نقل می‌کند که تفاسیر ملاصدرا از اوایل دهه چهل عمر او آغاز و تا پایان عمرش ادامه داشته است (نک: صص ۷۴ - ۷۵)؛ یعنی ملاصدرا تفاسیرش را در طی یک پروسه طولانی مدت، تقریباً طی ۳۰ سال نوشته است. ثالثاً چنین مقدمات حتی در آثار فلسفی ملاصدرا نیز وجود دارد؛ مثلاً این مطالب با افزوده‌ها و تفاوت‌هایی در مقدمه کتاب اسفار اربعه که مهمترین و مفصل‌ترین کتاب فلسفی اوست، هم مطرح شده است (نک: ملاصدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۱ ص ۴). رابعاً تفسیر ملاصدرا مهمترین و مفصل‌ترین تفسیر فلسفی قرآن کریم است که خود نویسنده محترم نیز فصل پایانی کتاب خود را به گرایش فلسفی ملاصدرا اختصاص داده است (نک: صص ۲۸۱ - ۳۱۳). خامساً ملاصدرا حتی در آثار تفسیری آخر عمر خویش نیز مطالب فلسفی فراوانی در تفسیرش آورده که تفسیر سوره فاتحه و ۶۵ آیه نخست سوره بقره را شامل می‌شود و اتفاقاً خود نویسنده هم از این مطالب در گرایش تفسیری ملاصدرا استفاده برده است (نک: صص ۸۲ - ۳۰۲). بنابراین، ادعای نویسنده یعنی یأس ملاصدرا از کارآمدی فلسفه در دهه آخر حیات و رویکرد عاشقانه به قرآن صحیح نیست؛ زیرا رویکرد عاشقانه او به قرآن تنها به دهه آخر عمر وی محدود نمی‌شود، بلکه این عشق به قرآن از دهه چهارم وجود داشته است؛ از سوی دیگر «یأس از ناکارآمدی فلسفه در دهه آخر حیات» نیز صحیح

نیست؛ زیرا او در آثار دهه آخر عمر خویش نیز مطالب فلسفی فراوان مورد بحث قرار داده است؛ از جمله تفاسیری که در دهه آخر عمر خویش مثل تفسیر سوره فاتحه و سوره بقره تا آیه ۶۵ حاصل مطالب فلسفی بسیاری هستند(ن ک به: ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱ و ۲ و ۳).

از این رو، موضع صحیح در این باره این است که ملاصدرا در دهه‌های آغازین عمر خود و در دوران جوانی مشغول مطالعه آثار و آرای متکلمان و فلاسفه و طبعیون بوده، ولی در اواسط عمر خویش حوالی دهه چهارم متوجه ضعف و کاستی این آرا و اندیشه‌ها می‌شود و به سیر و سلوک معنوی پرداخته و به قرآن و سنت رویکردی جدی و عاشقانه پیدا کرده و به خلق حکمت متعالیه می‌پردازد که در نگاه او این دیگر فلسفه مرسوم نیست، بلکه حکمت قرآنی و عرفانی است و برهان‌های عقلی در این حکمت هم به تأیید وحی؛ یعنی قرآن و سنت و هم به تأیید عرفان؛ یعنی الهام و مکاشفه ربانی می‌رسد. به همین دلیل او در مقدمه اسفار هم از اشتغال دوران جوانی در اقوال متکلمان و فلاسفه پیشین اعم از فلاسفه یونانی یا اسلامی اظهار پشیمانی می‌کند و خود، بنیادی نو در تفکرات عقلی را می‌افکند که هم مورد تأیید وحی و هم مورد تأیید عرفان و الهام باشد که این همان حکمت متعالیه است(نک به: الحکمة المتعالیه، پیشین صص ۴ - ۱۲). او به یقین تا آخر عمر خویش نیز از این گونه تفکرات فلسفی دست نکشیده و حتی در آثار دهه آخر عمر مثل آثار تفسیری - اعم از تفسیر قرآن و حدیث - این تفکرات فلسفی را به مناسبت مطرح می‌کند و تفصیل مباحث فلسفی را به کتاب اسفار ارجاع می‌دهد؛ لذا

تفسیر او صبغه فلسفی - عرفانی دارد، همچنان که فلسفه او صبغه وحیانی و عرفانی دارد؛ از همین رو، بسیاری از اندیشه‌های قرآنی ملاصدرا را در اسفار اربعه و بسیاری از اندیشه‌های فلسفی او را در تفسیر قرآن او باید جست.

خلاصه این که اگر ملاصدرا از فلسفه اظهار یأس می‌کند، مراد او از فلسفه، فلسفه مرسوم در پیش از خود و عمدتاً فلسفه یونانی - ارسطویی و حداکثر فلسفه مشائی است که از سرچشمه‌های وحی مثل قرآن و سنت تقریباً بی‌بهره و با عرفان و مکاشفه بیگانه است و گرنه او از حکمت متعالیه که خود آفریننده آن است، هیچ‌گاه مأیوس نشده و از اشتغال به آن هرگز اظهار پشیمانی نکرده است ■

منابع:

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۴، ۱۳۶۲.
 ۲. قمی، شیخ عباس، الکتی واللقاب، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ج ۱، ف، ۱۴۲۵ ق.
 ۳. شیرازی، صدرالدین محمد معروف به ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ط ۳، ۱۹۸۱ م.
 ۴. شیرازی، صدرالدین محمد معروف به ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۶۳.
- * استادیار دانشگاه امام حسین (ع)